



The Relationship between Moral Overridingness and Ethical Egoism in Nietzsche's Moral Philosophy

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Aghagoli F.*

Department of Philosophy, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran

Fazeli S.F.

Department of Philosophy, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Qom, Iran

How to cite this article

Aghagoli F, Fazeli SF. The Relationship between Moral Overridingness and Ethical Egoism in Nietzsche's Moral Philosophy. Philosophical Thought. 2025;5(4):449-462.

ABSTRACT

Despite the implicit contradiction between “moral overridingness” and “egoism” in moral philosophy, these two concepts are fundamentally connected in Nietzsche's ethics. Relying on the notions of the “will to power” and the “Übermensch,” Nietzsche emphasizes morality as grounded in individuality and liberation from traditional constraints. In this context, egoism is closely linked to the will to power, which serves as a means for attaining the Übermensch—an individual capable of creating new values and achieving moral overridingness. Such moral overridingness empowers one to transcend prevailing social values. Given the reciprocal relationship between the will to power and the Übermensch, Nietzsche's thought presents the possibility of analyzing the connection between egoism and moral overridingness not as oppositional, but as two constructive forces that advance individual freedom and emancipation from social constraints within moral philosophy.

Keywords Egoism; Moral Overridingness; Will to Power; Übermensch; Nietzsche's Moral Philosophy

*Correspondence

Address: Department of Philosophy, Faculty of Theology and Islamic Studies, University of Qom, Al Ghadir Boulevard, Qom, Iran. Postal Code: 3716146611
Phone: +98 (11) 42084633
f.aghagoli@stu.qom.ac.ir

Article History

Received: May 26, 2025

Accepted: July 13, 2025

ePublished: October 11, 2025

CITATION LINKS

[Abolhasani Niarki, 2024] Altruism based on self-love in Aristotle's theory of friendship “philia” (in Nicomachean Ethics); [Bentham, 1781] An introduction to the principles of morals and legislation; [Cartwright, 2008] Compassion and solidarity with sufferers: The metaphysics of mitleid; [Etemadi Fard & Hosseini, 2016] Plato's Socrates: The relationship between self-knowledge and genuine life and death; [Foot, 1999] Nietzsche: The revaluation of all values; [Gregor, 1997] Groundwork of the metaphysics of morals; [Guay, 2002] Nietzsche on freedom; [Guyer, 1987] Kant and the claims of knowledge; [Hobbes, 1994] Leviathan; [Irwin, 2003] Aristotle, Nicomachean ethics (367-323 BC); [LaFollette, 2013] The international encyclopedia of ethics (Volume 7); [Lanier, 2024] Friedrich Nietzsche; [Leiter, 2024] Nietzsche's moral and political philosophy; [Mill, 2002] The basic writings of John Stuart Mill: On liberty, the subjection of women & utilitarianism; [Nietzsche, 1886] Beyond good and evil; [Nietzsche, 1968] The will to power; [Nietzsche, 1978] Thus spoke Zarathustra; [Nietzsche, 1995] Human all too human I & Human all too human II (Volume 3); [Nietzsche, 2013] Human all too human I & Human all too human II (Volume 4); [Nietzsche, 2013] On the genealogy of morals; [Rand, 1964] The virtue of selfishness; [Ree, 2003] Basic writings; [Reginster, 2006] The affirmation of life: Nietzsche on overcoming nihilism; [Shaver, 2023] “Egoism”; [Westacott, 2019] Nietzsche's concept of the will to power; [Wicks, 2001] Nietzsche's ethics and his war on ‘morality’.

رابطه برتری اخلاقی و خودگروی اخلاقی در رویکرد فلسفه اخلاق نیچه

فاطمه آفاغلی*

گروه فلسفه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

سیداحمد فاضلی

گروه فلسفه، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه قم، قم، ایران

چکیده

علی‌رغم تناقض ضمنی موجود، میان «برتری اخلاقی» و «خودگروی» در فلسفه اخلاق، این مفاهیم در فلسفه اخلاق نیچه با یکدیگر پیوند دارند. نیچه با تکیه بر مفاهیم «اراده به قدرت» و «انسان برتر»، بر ارتباط اخلاق، به عنوان امری وابسته به فردیت و آزادسازی از قیود سنتی تأکید می‌کند. مفهوم خودگروی با مفهوم اراده به قدرت، ارتباط وثیقی دارد که این اراده به عنوان ابزاری جهت دستیابی به انسان برتر مطرح می‌شود. انسان برتری که می‌تواند ارزش‌های خود را خلق کند و به برتری اخلاقی دست یابد که این برتری اخلاقی، قدرتی برای عبور از ارزش‌های غالب اجتماعی است. با توجه به رابطه متقابل میان اراده به قدرت و انسان برتر، این ظرفیت در اندیشه نیچه وجود دارد که می‌توان با تبیین ارتباط میان خودگروی و برتری اخلاقی نه به عنوان مفاهیمی متقابل، بلکه به عنوان دو نیروی سازنده در راستای آزادی فردی و رهایی از قیود اجتماعی در فلسفه اخلاق عمل نمایند.

کلیدواژه‌گان: خودگروی، برتری اخلاقی، اراده معطوف به قدرت، انسان برتر، فلسفه اخلاق نیچه

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۲۲

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۷/۱۹

*نویسنده مسئول: f.aghagoli@stu.qom.ac.ir

آدرس مکاتبه: قم، بلوار الغدیر، دانشگاه قم، دانشکده الهیات، گروه فلسفه

تلفن محل کار: ۴۲۰۸۴۶۳۳ (۰۱۱)

مقدمه

در دنیای معاصر، مفاهیم مختلفی از جمله خودگروی و برتری اخلاقی در زمینه فلسفه اخلاق وجود دارند که به شکلی مستقیم با انگیزه‌های انسانی، اصول اخلاقی و نحوه تصمیم‌گیری فردی در تعاملات اجتماعی مرتبط هستند و نقشی کلیدی در شکل‌دهی به تفکر اخلاقی را ایفا می‌کنند. این مفاهیم نه تنها در مورد اصول اخلاقی و هنجارهای اجتماعی بحث می‌کنند، بلکه به طور عمیق‌تر به مساله فردیت، قدرت و آزادی فردی در تصمیمات اخلاقی مربوط می‌شوند.

به طور کلی مفهوم خودگروی که امروزه به طور گسترده‌ای در حوزه‌های فلسفه و روان‌شناسی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، پیشینه‌ای به قدمت اندیشه فیلسوفان باستان دارد. سقراط و افلاطون در آثار خود به طور ضمنی به نقش منافع فردی در انتخاب‌های انسانی اشاره کرده‌اند [Etemadi Fard & Hosseini, 2016]. ارسطو نیز خودخواهی و منفعت شخصی را جزئی اساسی برای رسیدن به اودایمونیا (سعادت واقعی) می‌داند و تأکید می‌کند که محبت به خود، به معنای احترام و توجه به رشد فردی، ضروری است؛ بنابراین در نیکوماخوس ارسطو، مفهوم «فیلیا» یا دوستی به ارتباط دگرخواهی با روابط فرد با خود تحلیل می‌شود [Abolhasani Niarki, 2024].

تاریخچه نظریه خودگروی را نیز می‌توان در آموزه‌های مکتب آریستپوس و اپیکور یا مکتب لذت‌گرایی یافت. بنا بر دیدگاه اپیکور، هدف زندگی، حداکثرسازی لذت و حداقل‌سازی درد است؛ لذتی که از زندگی هماهنگ و متفکرانه و نه از خودخواهی تنگ‌نظرانه نشأت می‌گیرد. وی شکلی از خودگروی آگاهانه را تبلیغ می‌کرد که در آن دنبال کردن منافع شخصی، با رضایت بلندمدت و آرامش ذهنی گره خورده است.

در قرون بعد، نظریه خودگروری توسط فیلسوفانی مانند هابز، نیچه، شوپنهاور و دیگران به شکل‌های مختلفی مورد تایید و حمایت قرار گرفت. اغلب خودگرایان اخلاقی برای اثبات و تایید نظریه خود به خودگروری روان‌شناختی استناد کرده‌اند؛ نظریه‌ای که تنها انگیزه حاکم بر همه رفتارهای انسان را حب ذات و منفعت شخصی می‌داند. هابز معتقد بود که انسان‌ها در ذات خود، خودخواه هستند و حتی رفتارهایی که به نظر نوع‌دوستانه می‌آیند، در نهایت به دنبال ارضای نیازهای شخصی فرد است. در این راستا، هابز در اثر مشهور خود -لویاتان- در فصل اول کتاب استدلال کرد که انگیزه‌های انسان‌ها در نهایت براساس خودخواهی و نیاز به حفظ امنیت فردی و اجتماعی است [Hobbes, 1994: 1-101].

آین رند (۱۹۰۵-۱۹۸۲) نیز که یکی از بزرگ‌ترین مدافعان خودگروری بود در آثارش استدلال می‌کند که هر فرد باید در جهت تحقق منافع شخصی خویش عمل کند که در این راستا، فقط خودگروری و فردگروری می‌تواند منجر به جامعه‌ای سالم و اخلاقی شود [Rand, 1964].

از سوی دیگر مفهوم برتری اخلاقی نیز که در فلسفه اخلاق در نظام‌های اخلاقی همچون وظیفه‌گرایی، نتیجه‌گرایی و فضیلت‌گرایی به طور گسترده مورد بحث و بررسی قرار گرفته است، به مباحث سنتی اخلاق در فلسفه غرب می‌پردازد. سقراط در اندیشه‌های کلاسیک به نوعی مفهوم برتری اخلاقی را مطرح می‌نماید بدین صورت که نمی‌توان اخلاق را قربانی تمایلات نمود و اخلاق و اصول اخلاقی جایگاهی برتر و والاتر دارند. در آثار ارسطو که نظریه‌های فضیلت‌گرایانه از آن نشأت می‌گیرد، اگرچه مفهوم برتری اخلاقی به طور مستقیم مورد بحث قرار نمی‌گیرد؛ اما برخی از تحلیلگران بر این باورند که تقدم اصول اخلاقی بر دیگر اصول، به صورت ضمنی وجود دارد [Irwin, 2003]. کانت نیز در بنیاد مابعدالطبیعه/اخلاق، اصول اخلاقی را قابل اجرا در تمامی شرایط می‌داند که بر علایق و تمایلات شخصی اولویت دارد [Gregor, 1997]. آثار بنتام [Bentham, 1781] و جان استوارت میل [Mill, 2002] که ذیل نظریه‌های نتیجه‌گرایانه قرار می‌گیرند، اصول اخلاقی به عنوان تابعی از بیشترین فایده‌مندی برای عموم تعریف شده است و اخلاق بر سایر ملاحظات مانند منافع شخصی و ... تقدم نسبی دارند؛ بنابراین مفاهیم خودگروری و برتری اخلاقی تاکنون به عنوان دو موضوع چالش‌برانگیز و قابل بحث، هم در نظریه‌های اخلاقی کلاسیک و هم در نظریه‌های اخلاقی معاصر، جایگاهی قابل بحث و درخور توجهی داشته است.

ارتباط میان خودگروری و برتری اخلاقی به‌ویژه در مباحث اخلاقی و فلسفی نیز قابل توجه است. برتری اخلاقی معمولاً به اصول اخلاقی مربوط می‌شود که باید بر تمامی انگیزه‌ها و تمایلات فرد غالب شوند، در حالی که خودگروری می‌تواند به عنوان یک چالش برای این ایده مطرح شود، زیرا در خودگروری، اقدامات اخلاقی باید در راستای رسیدن به منافع شخصی فرد صورت گیرند. اگرچه این دو مفهوم در ظاهر یکدیگر را نقض می‌نمایند، لیکن با نگاهی به رویکرد فلسفه اخلاق نیچه می‌توان آنها را با یکدیگر ترکیب کرد و با تدقیق در این مفاهیم مشخص می‌شود که نه‌تنها متناقض نیستند، بلکه دارای ارتباط وثیقی نیز هستند. ما شاهد همین رویکرد -تلفیق مفاهیم به ظاهر متضاد- در زیبایی‌شناسی شعر غنایی که توسط نیچه مورد بحث و بررسی قرار گرفت نیز هستیم که نیچه، اساساً تقابل هنر برون‌گرا و درون‌گرا را -آن چه که فیلسوفان زیبایی‌شناسی مدرن در مقابل یکدیگر می‌دانستند- به عنوان تقابلی زیبایی‌شناسانه نادرست می‌دانست [Mahboobi Arani, 2019].

نیچه که به طور مداوم در تلاش بود تا اصول اخلاقی را به چالش بکشد، با تاکید بر مفاهیمی همچون اراده معطوف به قدرت و انسان برتر، فلسفه‌ای مخالف با اخلاقیات سنتی و مسیحی به‌ویژه در مورد اخلاق با اصول ثابت دارد که این دیدگاه را به طور خلاصه‌ای با خودگروری پیوند می‌زند. او به طور خاص نشان می‌دهد که

چگونه برتری اخلاقی باید مبتنی بر اراده شخصی و توانایی فرد برای خلق ارزش‌ها و اصول اخلاقی خود باشد؛ بدین صورت که با نگاه به رویکرد وی در زمینه مفاهیمی همچون اراده معطوف به قدرت و انسان برتر، می‌توان اخلاق را از حالت جبری و تحمیل‌شده آن که به عنوان یک اصل غیرقابل تغییر و ثابت است، خارج ساخت تا به فرد این امکان را بدهد که اصول خود را بنا به خواسته‌هایش انتخاب نماید. بدین ترتیب، او علاوه بر آنکه اخلاق را از چارچوب‌های کهنه و سنتی آن رها می‌کند و ب سوی آزادی فردی و رهایی از محدودیت‌ها هدایت می‌کند، با بهره‌گیری از خودگرایی و تأکید بر آزادی فردی، به بازسازی مفهوم اخلاق و برتری اخلاقی می‌پردازد تا آن را از محدودیت‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی خارج سازد.

بنابراین، با توجه به رابطه متقابل میان دو مفهوم اراده معطوف به قدرت و انسان برتر در اندیشه نیچه، می‌توان به تبیین و تحلیل ارتباط میان مفاهیمی همچون خودگرایی و برتری اخلاقی در فلسفه اخلاق پرداخت که چگونه خواهند توانست هم در جهت آزادی فردی و رهایی از قیود اجتماعی در فلسفه اخلاق عمل نمایند و نیز در بازنگری و بازسازی اصول اخلاقی در دنیای معاصر موثر واقع گردند. برای تحلیل رابطه میان این مفاهیم، ابتدا باید هر یک از آنها را به طور مستقل بررسی کنیم و سپس چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر را توضیح دهیم.

مفهوم خودگرایی و ارتباط آن با اراده معطوف به قدرت در اندیشه نیچه

خودگرایی که خود به سه زیرشاخه خودگرایی اخلاقی، عقلانی و روان‌شناختی تقسیم می‌شود، هرکدام بر جنبه‌های متفاوتی از رابطه میان فرد و منافع شخصی او تأکید دارد. این مفهوم با توجه به عمل یا اخلاقی بودن عملی که مستقیماً با منفعت شخصی فرد انجام‌دهنده در ارتباط است، ارزیابی می‌شود.

در خودگرایی اخلاقی که البته به دو نسخه ضعیف و قوی تقسیم می‌شود ادعا بر آن است که اعمال انسانی بایستی در جهت نیل به بیشترین منفعت صورت بگیرد. نسخه قوی ادعان دارد که تمامی اعمال باید براساس اعمال خودخواهانه صورت بگیرد در صورتی که نسخه ضعیف رفتار خودخواهانه را غیراخلاقی نمی‌داند که البته این دیدگاه با نظر به تضاد بالقوه میان منافع افراد، اخلاقیات اجتماعی و تعهدات انسانی به دیگران مورد نقد و بررسی قرار گرفته است [LaFollette, 2013: 1917-1923].

در خودگرایی عقلانی، اعمالی منطقی شناخته می‌شوند که در نهایت به منافع شخصی منجر شوند. این دیدگاه نیز دارای دو نسخه ضعیف و قوی است که در نسخه قوی، تنها اعمالی عقلانی هستند که به سود فرد باشند و در نسخه ضعیف اعمالی که به فرد نفع نمی‌رسانند لزوماً غیرعقلانی نیستند. البته این دیدگاه با نقدهایی نظیر آنچه توسط درک پارفیت مطرح شده است، مانند خودسرانه‌بودن اعمال و تأثیرپذیری از ترجیحات شخصی که ممکن است غیراخلاقی باشند، مورد توجه قرار گرفته است [Shaver, 2023]. همچنین از دیگر چالش‌های این نظریه، در تضاد بودن آن با نظریاتی همچون فایده‌گرایی است که بر اهمیت منافع جمعی تأکید دارد.

در خودگرایی روان‌شناختی - که در این متن نیز منظور نگارنده از خودگرایی، همان خودگرایی روان‌شناختی است - ادعا بر آن است که حتی نوع‌دوستانه‌ترین اعمال بر مبنای منافع شخصی صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، نظریه خودگرایی روان‌شناختی می‌گوید که همه کارهایی که افراد انجام می‌دهند به نوعی برای منافع شخصی خودشان است، حتی اگر به نظر برسد که کارهایی را برای دیگران انجام می‌دهند، در واقع انگیزه اصلی همه آنها در نهایت منافع شخصی است. این نظریه اگرچه بعدها توسط تحقیقات دنیل بتسون، الیوت سابر و دیوید ویلسون، نظریه‌های تکاملی و ... به چالش کشیده شد [Shaver, 2023].

فهمیدن دقیق آنکه چه چیزی واقعاً باعث می‌شود افراد اعمال غیرخودخواهانه انجام دهند، می‌تواند بسیار دشوار و پیچیده باشد که البته پیچیدگی رفتار انسانی باعث می‌شود که نظریه‌های مربوط به انگیزه‌ها همیشه جای بحث و بررسی داشته باشند.

در پی تبیین مساله بنیادین در اخلاق، اینکه عمل‌کردن در جهت منافع دیگری اساساً چگونه محقق می‌شود، شوپنهاور و پل ره هرکدام دیدگاه‌های خود را ابراز نمودند. بنا بر دیدگاه شوپنهاور، اخلاق بر احساس همدردی و شفقت استوار است که در طبیعت آدمی ریشه دارد. به عبارت دیگر، حس اخلاقی در انسان‌ها وجود دارد. از طرفی هم خودخواهی یک موضع طبیعی در انسان است و اگر این خودخواهی به آسیب منجر نشود، نه واجد ارزش اخلاقی و نه می‌توان گفت غیراخلاقی است و اما در برابر اینکه چگونه این احساس‌های غیرخودخواهانه ممکن می‌شوند، پاسخ شوپنهاور بر متافیزیک همدردی استوار است [Cartwright, 2008]. به عبارتی در زیر پدیدارهای جهان یگانگی حاکم است که انسان با رسیدن به آن یگانگی به درکی می‌رسد که در آن درک، میان خودش و دیگران تمایزی نمی‌بیند که شوپنهاور آن را همدردی می‌نامد. از طرفی پل ره تبیین متافیزیکی شوپنهاور را قبول ندارد و در مقابل بیان می‌دارد که ما در کنار رانه مراقبت از خود (خودخواهی)، رانه مراقبت از دیگران هم داریم که از نیاکانمان به ما به ارث رسیده است که به دلیل فایده‌مندی آن در طول زمان، در ساختار نظام‌مند اخلاق قرار گرفته است [Ree, 2003: 9-98]. اما در مقابل بیان می‌شود که اساساً تقابل میان عمل خودخواهانه و ناخودخواهانه وجود ندارد و در واقع این باورهای متافیزیکی است که تقابل ایجاد می‌کند. میان خیر و شر تفاوتی وجود ندارد؛ بلکه تفاوت میان آنها، تفاوت میان درجات است. در واقع تفاوت ماهوی و اساسی میان دو مفهوم خیر و شر وجود ندارد و آنچه که سبب تفاوت است همان تفاوت در درجه و شدت است. به عبارت دیگر این دو مفهوم از یک جنس و دو روی یک سکه هستند که ریشه در طبیعت انسانی دارند؛ ولی نحوه بروز و میزان تاثیرگذاری آنها متفاوت خواهد بود. او این باور را با این گزاره تقویت می‌کند که «... اعمال خیر، اعمال شری والایش یافته هستند؛ اعمال شر، اعمال خیری که زمخت و احمقانه شده‌اند ...» [Nietzsche, 1995: 107] و به این معنا است که انگیزه انسان در هر دو عمل خیر و شر یکسان است؛ اما نحوه بیان آنها با یکدیگر متفاوت خواهد بود.

او به «... میل راسخ فرد برای ارضای شخصی (به همراه ترس از دست‌دادن آن) خودش را در همه شرایط ارضا می‌کند ...» [Nietzsche, 1995: 107] اشاره می‌کند که این میل انگیزه اصلی انسان است و در تمامی اعمال چه خیر و چه شر حضور دارد. به عبارت دیگر آنچه مهم است ارضای امیال، نیازها و خواسته‌ها است که این ارضا می‌تواند از طرق مختلفی حاصل شود؛ از خودگذشتگی و نوع‌دوستی و همدلی گرفته تا غرور و انتقام.

این اندیشه تمایز قاطع میان خیر و شر را که برگرفته از ارزش‌های اخلاقی سنتی است را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد چرا که بدین ارزش‌ها بدبین است و معتقد است این مفاهیم ساخته و پرداخته ذهن آدمی است و هیچ‌گونه مبنا و اساس عینی و واقعی ندارد. البته این دیدگاه نیچه می‌تواند بدین تفسیر منجر شود که از نظر وی خیر مطلق و شر مطلق وجود ندارد و به نحوه تفسیر و شرایط وابسته است که این دیدگاه می‌تواند با نسبی‌گرایی اخلاقی سازگار باشد و البته بحث و تحلیل در این باره مجال دیگری می‌طلبد.

به نظر نیچه حتی ناخودخواهانه‌ترین عمل هم ریشه در خودخواهی دارد. او با به چالش کشیدن تصورات رایج ما از عمل ناخودخواهانه و نوع‌دوستی، ادعا می‌کند که عمل ناخودخواهانه نه تنها کمیاب بلکه اساساً غیرقابل تصور خواهد بود؛ زیرا که هر کنش و یا رفتاری حتی به‌ظاهر ایثارگرایانه نهایتاً از یک انگیزه شخصی نشات می‌گیرد. به عبارت دیگر هر عملی ارتباط مستقیمی با نیازها، امیال، خواسته‌ها و منافع شخصی فاعل دارد. می‌توان گفت

که هر کنش ما، بازتابی از درون ما است و بیان‌کننده ارضای یک نیاز درونی است، خواه این نیاز به‌دست‌آوردن احترام باشد یا احساس رضایت و یا حتی اجتناب از عذاب وجدان.

در بستر این اندیشه حتی در یک سطح بالاتر بیان می‌شود که احساس عمیقی همچون عشق نیز از این داوری مصون نخواهد ماند. به تعبیر این رویکرد، ما به فرزند، پدر و یا مادر خود عشق نمی‌ورزیم؛ بلکه عاشق احساسی هستیم که آنها در ما ایجاد می‌کنند. در واقع این دیدگاه مفهوم عشق را به نوعی از خودشیفتگی فرومی‌کاهد که در آن، معشوق صرفاً ابزاری برای ارضای نیازها، خواسته‌ها و امیال عاطفی عاشق محسوب می‌شود. او با زیر سوال‌بردن مفهوم فداکاری و یا به عبارتی عمل ناخودخواهانه، آدمی را به بازنگری در انگیزه‌های پیچیده خود و درک عمیق‌تری از آن فرامی‌خواند. این نگاه البته ریشه در فلسفه او دارد که بر نقد ارزش‌های اخلاقی، اراده معطوف به قدرت و خودآگاهی تکیه می‌کند.

با تمرکز بر انگیزه‌های ناخودآگاه آدمی و زیر سوال‌بردن آنها در پشت پرده اعمال به‌ظاهر آگاهانه، این تفکر بر این باور است که بسیاری از اعمال ناخودخواهانه و به عبارت کلی‌تر ارزش‌های اخلاقی مثل نوع‌دوستی، در واقع نقابی جهت پنهان‌ساختن امیال، خواسته‌ها و منافع شخصی هستند. البته این دیدگاه در تضاد با باورهای رایج ما است زیرا که با تصورات آرمانی ما در ارتباط با عشق و فداکاری همخوانی ندارد؛ اما نیچه بر آن است تا ما را به تفکر عمیق‌تری درباره انگیزه‌های خود فرابخواند و از سطحی‌نگری راجع به انگیزه‌های والای انسانی ما را برحذر دارد. اگرچه در اینجا نیز به نظر می‌رسد که وی می‌خواهد از نوعی از خودگرایی اخلاقی دفاع کند اما شاید این نوع تفسیر اندکی ساده‌انگارانه به نظر برسد؛ زیرا که در صدد پسندیده جلوه‌دادن خودخواهی نیست، بلکه تلاش وی در جهت آن است تا نشان دهد خودخواهی جزئی جدایی‌ناپذیر از طبیعت انسانی است که واپس‌زنی و سرکوب آن چیزی جز ریا و فریبکاری نیست [Nietzsche, 1995].

بنابراین، در همه این موارد، فرد بخشی از وجودش را، یک فکر و یا یک میل و ... را بیشتر از بخش دیگر دوست دارد. همچنین نیچه در مقابل مفهوم همدردی شوپنهاور، مفهوم بدخواهی را ارایه و تحلیل می‌کند. در واقع در اثرش، سپیده‌دمان، ارزش را به اعمالی که از سر خودخواهی انجام می‌شوند، برمی‌گرداند. بنا بر تعبیر دیگر، نیچه بیان می‌دارد که انسان‌ها در پی رنج دیگری نیستند، بلکه در پی ارضای میلی دیگر در خود هستند که نامش احساس قدرت و برتری نسبت به دیگران است.

از طرفی در آثار نیچه، مفهوم اراده معطوف به قدرت نقش محوری دارد. به عبارتی قدرت واقعی همانا، توانایی‌هایی است که یک انسان می‌تواند داشته باشد و اراده به قدرت در انسان‌ها به صورت احساس به قدرت بروز پیدا می‌کند و تمام موجودات زنده به طور طبیعی به دنبال افزایش قدرت و توانایی خود هستند. درست است که نیچه بعد از شوپنهاور و پل ره به تفسیر و تحلیل اعمال خودخواهانه و ناخودخواهانه می‌پردازد، اما خودگرایی را به عنوان یک عنصر بنیادین در فلسفه خود مطرح نمی‌کند، منتهی دیدگاه‌های او درباره فردیت، اراده به معطوف به قدرت به نوعی با ایده خودگرایی همخوانی دارند. به عبارت دیگر نیچه معتقد بود که فرد باید از قیود اجتماعی و اخلاقی رهایی سازد، خود را از دیدگاه‌های اخلاقی جمعی آزاد کند و خود را براساس خواسته‌ها و اراده شخصی خود بسازد تا به پتانسیل‌های کامل خود دست پیدا کند؛ بنابراین این دیدگاه به نوعی با خودگرایی مرتبط است؛ زیرا فرد باید برای تحقق اراده خود از هرگونه محدودیت اخلاقی رایج صرف نظر کند و اولویت را به رشد و تعالی خود بدهد [Nietzsche, 1968].

در کتاب‌های چنین گفت زرتشت و فراسوی نیک و بد، این دیدگاه فلسفه‌ای را تبیین می‌کند که در آن، فرد باید به جای پیروی از ارزش‌های تحمیلی جامعه یا اخلاقیات سنتی، به دنبال خلق و تقویت ارزش‌های خود باشد

[Nietzsche, 1886] به عبارت دیگر می‌توان گفت که این فرآیند شامل خودآفرینی، خودشناسی و پذیرش آنچه حقیقتاً هستیم، است [Nietzsche, 1978].

بنابراین، خودگروری در نیچه، نه صرفاً به معنای منفی آن، بلکه بیشتر به معنای تاکید بر فردیت، استقلال و توانایی‌های فردی، رشد و توانایی او در خلق ارزش‌هایی است که با ماهیت واقعی فرد و اراده شخصی وی همخوانی دارند. به عبارتی این مفهوم می‌تواند به طور خاص در چارچوب دیدگاه نیچه در مورد رهایی از محدودیت‌ها و ساختارهای اجتماعی و اخلاقی مطرح شود.

ارتباط اراده معطوف به قدرت با انسان برتر در اندیشه نیچه

هسته مرکزی تفکر و اندیشه فلسفه نیچه مفهوم انسان برتر (Übermensch) است که با مفهوم اراده معطوف به قدرت ارتباط دارد. این انسان برتر ارزش‌های جدیدی خلق می‌کند و منبع و معیار ارزش‌گذاری را خود معرفی می‌نماید. او از موانع و محدودیت‌های متافیزیکی و اخلاقی تحمیل‌شده سنت و ارزش‌های غالب عبور کرده است. همچنین اراده معطوف به قدرت که صرفاً زورآزمایی و سلطه‌گری نیست، به عنوان نیروی محرکه‌ای موجودات را به تلاش برای بقا، رشد و شکوفایی وامی‌دارد. انسان برتر این نیرو را درک می‌کند و بر آن غلبه می‌نماید و از آن به عنوان ابزاری جهت غلبه بر ضعف‌ها، محدودیت‌ها، ارزش‌های سنتی و ... استفاده می‌کند تا به آفرینش ارزش‌های جدیدی دست یابد [Wicks, 2001].

انسان برتر معتقد است که اخلاق سنتی (همچون دین مسیحیت، اخلاق وظیفه‌گرایی کانتی، و سایر متافیزیک‌های اخلاقی) با تاکید ویژه بر مفاهیمی همچون فداکاری، تواضع و ... انسان را ضعیف می‌کند؛ بنابراین او به جای پیروی از این ارزش‌ها، ارزش‌های جدیدی را از درون خود -نه از یک منبع بیرونی و متعالی- و براساس نیازها و خواسته‌های زندگی خلق می‌کند که با زندگی، قدرت و ... همراستا است و این ارزش‌ها را بر جهان تحمیل می‌کند [Lanier, 2024]. او تعهدی به مرجعی بیرونی ندارد و تنها به خویشتن و اراده خود وفادار است. این رویکرد، پایان‌بخش اخلاق مطلق‌گرا و ظهور فردیت مطلق است که از اصول سنتی فراتر رفته است. این اراده به عنوان ابزار و فرآیندی برای رشد فردی و دستیابی به انسان برتر مطرح می‌شود [Leiter, 2024].

ایده انسان برتر که یک بحث پرچالش در فلسفه نیچه است می‌تواند به صورت یک الگوی آرمانی برای کمال انسانی تفسیر شود و گاه نیز توجیهی برای خودکامگی محسوب گردد و یا حتی می‌تواند به نخبه‌گرایی و با هدف ترویج یک طبقه حاکم جدید متهم شود؛ اما آنچه که از منظومه فکری فلسفه نیچه به دست می‌دهد آن است که ایجاد یک آگاهی انتقادی و تعیین ارزش‌ها به صورتی مستقل و براساس نیازهای واقعی زندگی و جلوگیری از تقلیدهای کورکورانه و سطحی از ارزش‌های غالب سنتی، اصلی‌ترین هدف و انگیزه وی بوده است.

بنابراین، در سپهر این اندیشه، مفهوم اخلاق دچار تحولی اساسی و بنیادین می‌شود و ارزش‌ها نه تنها جهان‌شمول بلکه برساخته شرایط فردی است. انسان برتر نیچه‌ای با نفی مطلق‌گرایی اخلاقی و با تکیه بر مفهوم اراده معطوف به قدرت، آفرینشگر ارزش‌های خویش است. اخلاق در این اندیشه نه مجموعه‌ای از بایدها و نبایدهای تحمیلی بلکه فرآیندی پویا است که فرد به جای پیروی از اصول اخلاقی ثابت و مطلق، اولویت‌ها و ارزش‌ها را براساس اراده و شرایط خودش شکل می‌دهد. در این اخلاق پویا، فرد با مسئولیت‌پذیری و خودآگاهی، ارزش‌های منحصر به فرد و اصیلی را خلق می‌کند [Guay, 2002]. این انسان است که به وسیله اراده معطوف به قدرت، برحسب معیارهای خودش برای چیزها و یا اشخاص عمل می‌کند و اوست که برای

دیگران مشخص می‌کند که چه چیزی خوب و چه چیزی افتخارآمیز است که نیچه این اخلاق را اخلاق فرد رشدیافته و بالغ می‌داند.

نکته‌ای که در این فلسفه حایز اهمیت است آن است که اصول اخلاقی نه تنها مفاهیمی ثابت و ایستا بلکه وابسته به توانایی و قدرت فرد در مواجهه با مسایل و چالش‌های زندگی است. می‌توان گفت که این نوع نسبی‌گرایی اخلاقی نیچه، به معنای بی‌بندوباری و هرج و مرج در مسایل اخلاقی نیست بلکه می‌تواند به شکوفایی استعدادها و تحقق والاترین و برترین پتانسیل‌های انسانی تفسیر گردد. البته ممکن است این رویکرد نیچه متهم به ترویج خودپرستی شود که با تاکید بیش از حد بر فردگرایی، همبستگی اجتماعی و منافع جمعی را نادیده می‌گیرد.

به طور کلی انسان نیچه‌ای که در یک فرآیند خودآگاه و خلاق رشد یافته است دیگر نمی‌تواند با اصول ثابت و متقدمی که از بیرون به او تحمیل شود زندگی کند. واژه متقدم که به معیارها و اصولی اشاره می‌کند که از قبل در جامعه پذیرفته شده‌اند، هیچ‌گونه چالشی در ارتباط با آنها پذیرفته نیست و باید به طور مطلق رعایت شوند که به طور مثال می‌توان به آموزه‌های دینی و یا قواعد و اصول اجتماعی اشاره نمود. این‌گونه قواعد و اصول همگان را به پیروی بی‌چون و چرا از خود فرامی‌خوانند و به گونه‌ای برتری اخلاقی را در جامعه برقرار می‌سازند به عنوان مثال راست‌گویی از جمله اصولی است که همیشه مورد تاکید واقع می‌شود و انحراف از آن به انحراف از هنجارهای اجتماعی می‌انجامد. نیچه این‌گونه اصول را به چالش می‌کشد و بر این باور است که هیچ اصلی به خودی خود از ارزش مطلق برخوردار نیست و باید ارزش و معنای هر چیزی را براساس تقویت اراده معطوف به قدرت سنجید. این اراده به عنوان موتور محرکه جهت تحقق انسانیت و به چالش کشیدن محدودیت‌ها است که آدمی را در جهت دوباره ساختن ارزش‌ها در جهانی خالی از معنا سوق می‌دهد [Westacott, 2019].

انسان برتر با رهاسازی خود از قید و بندهای اخلاق تحمیلی و جهان‌شمول به سمت بازآفرینی ارزش‌های خود قدم برمی‌دارد و با استفاده از اراده معطوف به قدرت، اصول اخلاقی را با توجه به شرایط زندگی و نیازهای خود می‌سازد؛ بنابراین در فلسفه نیچه ارزش‌ها را نمی‌توان به صورت مطلق تعیین نمود؛ بلکه آنها پدیده‌هایی هستند متغیر که از بطن تجربیات، تحولات و زیست فردی به دست می‌آیند.

انسان برتر بدون پابندی به تحمیل‌گرایی اصول اخلاقی، این غلبه اراده را به حد کمال می‌رساند و با ارتقای ارزش‌های خود به دنبال معنایی جدید در زندگی خویش است؛ بنابراین انسان برتر به وسیله اراده معطوف به قدرت می‌تواند بر ارزش‌های ثابت اخلاقی غلبه نماید و مسیر خویش را پیدا کند و به زندگی بی‌معنا، معنا ببخشد. در این فرآیند است که انسانی بسیار باکیفیت‌تر و تواناتر از سایرین بروز و ظهور پیدا می‌کند که هم خودش را می‌شناسد و هم دنیای پیرامون خویش را با دقت خواهد ساخت [Reginster, 2006].

مفهوم برتری اخلاقی و ارتباط آن با مفهوم انسان برتر در اندیشه نیچه

در فرضیه برتری اخلاقی، زمانی که اصول اخلاقی با قواعد حوزه‌های دیگر مانند قوانین، آداب و رسوم اجتماعی، تمایلات و جهت‌گیری‌های عاطفی، فرهنگ و ... در تضاد باشند، اصول اخلاقی همیشه برتری دارند. به عبارت دیگر، وقتی دو مجموعه اصول با هم تضاد پیدا می‌کنند، اصول اخلاقی تعیین می‌کند که چه کاری صحیح است و دلایل اخلاقی در نهایت جهت‌گیری ما به سمت عمل اخلاقی را تعیین می‌کنند. البته بعدتر این دیدگاه توسط فیلیپا فوت به چالش کشیده می‌شود که انتقاداتی جدی به قدرت واقعی و عمق و نفوذ دستورات

اخلاقی وارد می‌کند. تاکید وی بر وابستگی تعهدات اخلاقی به تعهدات فردی است که نشان‌دهنده این مساله است که اصول اخلاقی به طور جهانی الزام‌آور نیستند [LaFollette, 2013: 4455-4461].

در واقع تعامل بین اخلاق، تعهدات شخصی و تصمیم‌گیری‌های اخلاقی به طور پیچیده و وابسته به بسیاری از عوامل، تجربه و درک می‌شود که نشان می‌دهد تعهد اخلاقی همیشه اولویت ندارد. بررسی مباحث تاریخی نشان‌دهنده اهمیت فهم موقعیت‌هایی است که الزام‌آوری تعهدات اخلاقی را نشان می‌دهد؛ اما از طرفی نقدهای مدرن پیرامون ماهیت و اقتدار اصول اخلاقی، سوالاتی را برای تحقیقات فلسفی بیشتر باقی می‌گذارد.

همان‌طور که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد برتری اخلاقی در فلسفه سنتی غرب و در نگاه فیلسوفانی همچون افلاطون، هابز و به‌ویژه در نظام‌های اخلاقی وظیفه‌گرا و کانتی به این معنا است که اصول اخلاقی، فارغ از پیامدها، باید همواره بر تصمیم‌گیری انسان‌ها حاکم باشد که این مفهوم بر تقدم و مطلق‌گرایی اصول اخلاقی تاکید می‌کند، نیچه که در واقع مشاهداتی روان‌شناسانه در درون یک سیر تاریخی دارد در کتاب *فرسوی نیک* و بد این ایده را به کلی رد می‌کند. وی معتقد بود که نباید یک نگاه ثابت و ایستا به اخلاق داشت و بسیاری از مفاهیم اخلاقی پذیرفته شده، بدون پایه و اساس هستند که نیازمند بازنگری اساسی هستند [LaFollette, 2013: 4269-4278].

با تحلیل عمیق از اخلاق و نظام‌های اخلاقی، نیچه دسته‌بندی ویژه‌ای ارائه می‌دهد که در آن اخلاق سنتی تحت عنوان اخلاق بردگان قرار می‌گیرد. می‌توان گفت که اصطلاح اخلاق بردگان نشان‌دهنده انتقاد نیچه از سیستم‌های اخلاقی مسلط و غالب عصر خود است و ریشه در انگیزه‌های آدمی دارد. با انتقاد از اخلاق سنتی و بررسی دقیق‌تر آن مشخص می‌شود که ارزش‌های صادره از این نوع اخلاق نه تنها از قدرت و نیروی زندگی نشأت می‌گیرند، بلکه ناشی از ضعف و انقیاد هستند که با معنا و غنای زندگی در تضاد هستند. این اخلاق نه تنها انسان را به سمت وابستگی سوق می‌دهد [Nietzsche, 2013].

وقتی مشخص شود که این نوع اخلاق، ریشه در ترس، پذیرش سرنوشت و ضعف دارد آنگاه ارزش‌هایی که این نظام ارائه می‌کند -همانند فروتنی، تواضع و همدلی- بازتابی از عدم قدرت و عدم رغبت به زندگی واقعی خواهد بود؛ بنابراین انسان نه تنها از تجربه حقیقی و واقعی زندگی خود محروم می‌شود، بلکه تبدیل به موجودی وابسته و ناتوان می‌شود که در چنگال احساس گناه اسیر خواهد شد [Leiter, 2024].

آنچه در فلسفه نیچه قابل تامل است این است که به جای پذیرش اصول اخلاقی ثابت و تغییرناپذیری که نوعی برتری اخلاقی در چارچوب اخلاق سنتی را پدید می‌آورند بیان می‌دارد که یک اخلاق نمی‌تواند برای همه وجود داشته باشد؛ زیرا انسان‌ها و در نتیجه فیزیولوژیک آنها با یکدیگر متفاوت است و بدین ترتیب نیچه خواستار ارزش‌آفرینی دوباره است. وی بر این باور است که این اخلاق رایج که اصولی ثابت و ایستا دارد، با گزینه‌های طبیعی انسانی مخالفت می‌کند که برای رشد نوع بالاتر انسان، ضروری است. نیچه برتری اخلاقی را با رویکرد خودش بازتعریف می‌کند و آن را نه به عنوان تقدم اصول اخلاقی مطلق، بلکه به عنوان غلبه اراده شخصی و قدرت‌آفرینی بر دیگر نیروها معنا می‌کند. او معتقد است انسان باید ارزش‌هایی را فراتر از نظام‌های متافیزیکی و اخلاقی موجود خلق کند، ارزش‌هایی که با اراده معطوف به قدرت درهم‌تنیده باشند [Foot, 1999].

با ظهور انسان برتر در نظام فکری نیچه، مفهوم برتری اخلاقی دچار دگرگونی بنیادی می‌شود و با نیچه، این مفهوم بازتعریف می‌شود؛ دیگر اصول اخلاقی کلی و جهان‌شمولی وجود ندارد که به طور پیش‌فرض و خودکار بر سایر تمایلات، اراده‌ها و جهت‌گیری‌های انسانی اولویت داشته باشد. برای انسان برتر، تنها اصولی حاکمیت دارند که توسط خود او و از درون اراده معطوف به قدرت تعریف شده‌اند. چیزی که برای نیچه اولویت دارد،

آفرینش ارزش‌های تازه‌ای است که براساس اراده‌ی فرد شکل می‌گیرد که این آفرینش و تغییر با انسان برتر پیوند خورده است.

بنابراین، مفهوم برتری اخلاقی به معنای تقدم و اولویت اصول مطلق اخلاقی، در اندیشه نیچه به شکل بنیادینی مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. نیچه این تقدم را محصول اخلاق بردگان می‌داند که قصد دارد با غالب کردن اصولی ثابت و ایستا و بدون درنظرگرفتن شرایط، انسان را اسیر ارزش‌هایی کند که از ضعف و انفعال سرچشمه گرفته‌اند. در مقابل، نیچه با تعریف انسان برتر، به بازتعریف مفهوم برتری اخلاقی می‌پردازد و آن را از اصول مطلق، ایستا و عام اخلاق، به اراده آزاد و خلاقیت فرد منتقل می‌کند. در این چارچوب، انسان برتر تنها به اراده معطوف به قدرت خود پایبند است و ارزش‌هایی را که خلق می‌کند، بر جهان تحمیل می‌نماید. این رویکرد، پایان‌بخش اخلاق مطلق‌گرا و ظهور فردیت مطلق است که از اصول سنتی فراتر رفته است.

رابطه خودگروی و برتری اخلاقی در فلسفه نیچه

مفاهیم برتری اخلاقی و خودگروی اخلاقی در فلسفه نیچه به طور همزمان در یک چارچوب کلی رهایی از اصول اخلاقی-اجتماعی و آزادی فردی قرار می‌گیرند. خودگروی در این اندیشه به انسان این امکان را می‌دهد که با شناخت کامل از توانایی‌ها و استعدادهای درونی خویش، در فرآیندی خودآگاهانه و به دور از هرچه محدودیت از پیش تعیین‌شده‌ای تحت عنوان اخلاق، به خلق ارزش‌هایی نوین و بازسازی مفهوم اخلاق بپردازد؛ بنابراین در این رویکرد، خودگروی به مثابه نیرویی عمل می‌کند تا فرد را از قید محدودیت‌ها و زنجیرهای درهم‌تنیده ثابت و ایستای اخلاقی-اجتماعی رها سازد تا از طریق آن به خودآگاهی برسد که هم ارزش‌های اخلاقی و سنتی غالب موجود را به چالش بکشد و نیز نقشی اساسی در جهت دستیابی و تحقق اراده به قدرت ایفا کند. این اراده به قدرت که معطوف به پتانسیل‌های کامل آدمی و سرشار از خلاقیت است، از هرگونه محدودیت‌های اخلاقی رایج میرا است و کاملاً وابسته به اراده فردی است که ارزش‌ها و اولویت‌های خویش را ساخته است.

از دیگر سوی، از بطن اراده معطوف به قدرت، انسان برتر متولد می‌شود که اصول اخلاقی آن، غالب، کامل و شامل است. به عبارتی، انسان برتر از اراده معطوف به قدرت پیروی می‌کند. نیچه باور دارد که اراده معطوف به قدرت باید معیار اولویت ارزش‌ها و اصول باشد و انسان برتر کسی است که توانسته است این غلبه اراده را به کمال برساند و ارزش‌های خود را در جهانی بی‌معنا بازآفرینی کند. این انسان برتر از مفهوم غالب و ثابت اخلاقی فاصله می‌گیرد و بر خلق و بازآفرینی ارزش‌های خود اصرار می‌ورزد؛ بنابراین اخلاق از آن مفهوم سنتی خویش خارج می‌شود و به یک امر شخصی و تغییرپذیر، تحت اراده انسان برتر تبدیل می‌شود. برای انسان برتر، تنها اصولی حاکمیت دارند که توسط خود او و از درون اراده معطوف به قدرت تعریف شده‌اند.

انسان برتر تنها به اراده معطوف به قدرت خود پایبند است و ارزش‌هایی را که خلق می‌کند، بر جهان تحمیل می‌نماید؛ بنابراین در فلسفه نیچه، برتری اخلاقی دچار دگرگونی بنیادی می‌شود و با رویکرد جدیدی بازتعریف می‌شود که آن، نه تنها به عنوان تقدم اصول اخلاقی مطلق، بلکه به عنوان غلبه اراده شخصی و قدرت‌آفرینی بر دیگر نیروها معنا پیدا می‌کند. برتری اخلاقی که انسان برتر آن را خلق و تعیین می‌کند، از خلاقیت او، اراده معطوف به قدرت او، شناخت کامل توانایی‌ها و تمامی رانه‌ها و یا امیال او نشأت می‌گیرد. این رویکرد، بازتعریفی از مفهوم رایج سنتی برتری اخلاقی است که به شکلی ثابت، غیرپویا و ایستا باید بر گستره اعمال آدمی پرده افکند.

بنابراین، در پرتو اندیشه نیچه، مفهوم برتری اخلاقی در معنای سنتی آن که با گزینه‌های طبیعی انسانی مخالفت می‌کند و بدون در نظر گرفتن شرایط، انسان را اسیر ارزش‌هایی می‌کند که از ضعف و انفعال سرچشمه گرفته‌اند، مجدداً از یک مفهوم پویا و فعال تحت عنوان انسان برتر متولد و بازتعریف می‌شود. در واقع برتری اخلاقی، از انسان برتری سرچشمه می‌گیرد که با شناخت کامل از امکانات وجودی خود و با تکیه بر اراده معطوف به قدرت برخاسته از رویکردی خودگروانه، می‌خواهد ارزش‌هایش را بر جهان عرضه کند. عرضه این ارزش‌ها توسط انسان برتر، تضمین‌کننده برتری اخلاقی در معنا و مفهوم تازه‌ای است که قرار است خلاقانه و در قالبی پویا و فعال و به دور از هرگونه محدودیت‌های رایج و تحمیلی بروز و ظهور پیدا کند.

ارزش‌های برخاسته از انسان برتر، چون از خودگروری و اراده معطوف به قدرت وی نشأت گرفته است، کاملاً سازگار و هماهنگ با گزینه، طبیعت و سرشت آدمی عمل می‌کند. این برتری اخلاقی برخاسته از امری کاملاً درونی و معطوف به اراده قدرتی است که در نهاد نوع آدمی وجود دارد و می‌تواند در یک معنا و مفهوم تازه‌ای به عنوان چارچوب و اصولی کلی پذیرفته شود. به عبارت دیگر، این مفهوم در پرتو خودگروری، در غالب یک مفهوم جدیدی بازتعریف و عرضه شده است که نهایتاً منجر به غلبه یک اصول کلی می‌شود؛ اما این بار، فعال گونه، خلاق‌گونه و پویا. در این شرایط است که انسان، نه تنها اصول اخلاقی را مغایر با طبیعت و سرشت خود نمی‌بیند، بلکه آن را اصولی می‌داند که تماماً برگرفته از وجود و سرشت حیات خویش است. اصولی را که بر مبنای خودگروری خود، خلاقانه و با یگانگی خویشتن خویش با فردیت و نهاد انسان‌گونه‌اش ساخته و پرداخته است. در این یگانگی آدمی با نهاد و سرشت خود است که ارزش‌هایی خلق و متولد می‌شود که می‌تواند در غالب انسان برتر و تحت عنوان برتری اخلاقی به عنوان اصولی کلی بر جهانیان عرضه نماید. به بیانی دیگر در چارچوب اندیشه نیچه، مفهوم برتری اخلاقی، به برتری اخلاقی انسان برتر تحویل برده می‌شود. برتری اخلاقی انسان برتری که پایه و بنیادش بر خودگروری است.

برای رشد نوع بالاتر انسان، ضروری است که این اخلاق خودبنیاد باشد و کاملاً رویکردی خودگروانه داشته باشد. این غلبه اراده شخصی و قدرت‌آفرینی بر دیگر نیروها است که برتری اخلاقی را معنا می‌کند. بنا بر رویکرد نیچه، انسان باید ارزش‌هایی را فراتر از نظام‌های متافیزیکی و اخلاقی موجود خلق کند، ارزش‌هایی که با اراده معطوف به قدرت درهم‌تنیده باشند و جهت‌گیری‌های انسانی، اولویت داشته باشد.

بدین‌گونه است که در فلسفه نیچه، خودگروری با اراده معطوف به قدرت پیوند می‌خورد، از بطن اراده معطوف به قدرت، انسان برتر زاده می‌شود - اراده معطوف به قدرت با تکیه بر مفهوم خودگروری به عنوان ابزاری در جهت رسیدن به انسان برتر محسوب می‌شود - و در اینجا است که مفهوم برتری اخلاقی معنای جدیدی پیدا می‌کند و به عبارت دیگر بازتعریف می‌شود؛ بنابراین در رویکرد نیچه به اخلاق، برخلاف اخلاق رایج و سنتی، میان مفاهیمی همچون خودگروری و برتری اخلاقی نه تنها تقابلی وجود ندارد، بلکه دارای ارتباطی عمیق و بنیادین است.

نتیجه‌گیری

ارتباط میان خودگروری و برتری اخلاقی به‌ویژه در مباحث اخلاقی و فلسفی قابل توجه است. برتری اخلاقی معمولاً به اصول اخلاقی مربوط می‌شود که باید بر تمامی انگیزه‌ها و تمایلات فرد غالب شوند، در حالی که خودگروری می‌تواند به عنوان یک چالش برای این ایده مطرح شود، زیرا در خودگروری، اقدامات اخلاقی باید در راستای رسیدن به منافع شخصی فرد صورت گیرند. علاوه بر پیچیدگی‌ها و تناقض ضمنی موجود، میان مفاهیم

برتری اخلاقی و خودگروری در فلسفه اخلاق، اگرچه این دو مفهوم در ظاهر یکدیگر را نقض می‌نمایند، لیکن با نگاهی به رویکرد فلسفه اخلاق نیچه می‌توان آنها را با یکدیگر ترکیب کرد، این دو مفهوم در فلسفه اخلاق نیچه، نه تنها در تقابل با یکدیگر نیستند؛ بلکه به طور بنیادین و عمیق با یکدیگر پیوند دارند و فضیلت یا رذیلت بودن خودگروری، مفهومی به یکسره کاملاً متفاوت دارد.

نیچه که به طور مداوم در تلاش بود تا اصول اخلاقی را به چالش بکشد، با تاکید بر مفاهیمی همچون اراده معطوف به قدرت و انسان برتر، فلسفه‌ای مخالف با اخلاقیات سنتی و مسیحی به‌ویژه در مورد اخلاق با اصول ثابت داشت که این دیدگاه را به طور خلاقانه‌ای با خودگروری پیوند زد. او به طور خاص نشان داد که چگونه برتری اخلاقی باید مبتنی بر اراده شخصی و توانایی فرد برای خلق ارزش‌ها و اصول اخلاقی خود باشد؛ بدین صورت که با نگاه به رویکرد وی در زمینه مفاهیمی همچون اراده معطوف به قدرت و انسان برتر، می‌توان اخلاق را از حالت جبری و تحمیل‌شده آن که به عنوان یک اصل غیرقابل تغییر و ثابت است، خارج ساخت تا به فرد این امکان را بدهد که اصول خود را بنا به خواسته‌هایش انتخاب نماید.

در این فلسفه، خودگروری با اراده معطوف به قدرت پیوند می‌خورد. خودگروری به مثابه نیرویی عمل می‌کند تا فرد را از قید محدودیت‌ها رها سازد و هم‌نقشی اساسی در جهت دستیابی و تحقق اراده به قدرت ایفا می‌کند. این اراده به قدرت که معطوف به پتانسیل‌های کامل آدمی و سرشار از خلاقیت و کاملاً وابسته به اراده فردی است که ارزش‌ها و اولویت‌های خویش را ساخته است.

از بطن اراده معطوف به قدرت، انسان برتر زاده می‌شود. انسان برتر که تنها به اراده معطوف به قدرت خود پایبند است ارزش‌هایی را که خلق می‌کند را بر جهان تحمیل می‌نماید. ارزش‌های برخاسته از انسان برتر، چون از خودگروری و اراده معطوف به قدرت وی نشأت گرفته است، کاملاً سازگار و هماهنگ با غریزه، طبیعت و سرشت آدمی عمل می‌کند. این برتری اخلاقی برخاسته از امری کاملاً درونی و معطوف به اراده قدرتی است که در نهاد نوع آدمی وجود دارد و می‌تواند در یک معنا و مفهوم تازه‌ای به عنوان چارچوب و اصولی کلی پذیرفته شود. به عبارت دیگر، این مفهوم در پرتو خودگروری، در غالب یک مفهوم جدیدی بازتعریف و عرضه شده است که به صورت پویا، خلاق و فعال نهایتاً منجر به غلبه یک اصول کلی می‌شود؛ اصول کلی برگرفته از انسان برتر.

بنابراین در این اندیشه، انسان تنها زمانی می‌تواند در برابر مطلقیت یک اصل سر تعظیم برآورد که آن مطلقیت برخاسته از نهاد و بینش نهاد بشر باشد نه از بستری بیرونی و کاملاً بیگانه با احوالات و تمایلات آدمی! برتری اخلاقی و محتوای آن که شامل اصول مطلق است که از بیرون احوالات و شرایط انسانی، به عنوان یک مجموعه‌ای از بایدها و نبایدها بر انسان تحمیل می‌شود، چگونه خواهد توانست به گونه‌ای هماهنگ و عمیق و موثری بر رفتارهای انسان اثرگذار باشد؟ پس بدین ترتیب بایستی تعریفی دگرگونه از این اصول ارایه نمود.

بدین ترتیب، نیچه با از هم گسیختن قواعد اخلاقی سنتی و تاکید بر آزادی فردی، به بازاندیشی و بازتعریف مفهوم برتری اخلاقی می‌پردازد. این مفهوم نه به معنای برتری یک فرد بر دیگری، بلکه به معنای خودشکوفایی و خلاقیت فردی است که از محدودیت‌ها و قید و بندهای اجتماعی و سنتی رها شده است. بدین معنا، خودگروری نیچه‌ای، نه به معنای خودخواهی، بلکه به عنوان ابزاری برای رسیدن به خودشناسی و تکامل فردی تلقی می‌شود. این خودشناسی، با پذیرش مسئولیت کامل برای انتخاب‌های اخلاقی و رقابت با خود در جهت رشد و تعالی، به معنای یک برتری اخلاقی پویا و خلاق خواهد بود. این رویکرد، اخلاق را از چارچوب‌های ثابت و از پیش تعیین شده ثابت و سنتی خارج کرده و آن را به یک فرآیند دایمی خودسازی و رشد و توسعه فردی تبدیل می‌کند. برتری اخلاقی در این چارچوب، نتیجه جست‌وجوی حقیقت درونی و عزم فردی برای خلق

ارزش‌ها توسط خود است. بنابراین در چنین رویکردی، اخلاق از یک مجموعه قوانین ثابت به یک فرآیند مبتکرانه، پویا و فعال تبدیل می‌شود که به انسان مدرن درگیر با مسایل گوناگون و پیچیده اخلاقی، ابزاری برای تصمیم‌گیری، رشد و تعالی می‌دهد. در نهایت، این فرآیند، رابطه‌ای عمیق و بنیادین را میان خودگروری و برتری اخلاقی در فلسفه نیچه ایجاد می‌کند که تحلیل هر یک از این مفاهیم به بازتعریف اخلاق از شکل سنتی و تحمیلی آن به شکلی فعال و پویا و خلاق کمک خواهد کرد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تأییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.

سهم نویسندگان: فاطمه آفاگلی (نویسنده اول)، روش‌شناسی/گردآوری داده‌ها/نگارش مقدمه/تحلیل داده‌ها (۵۰٪)؛ سید احمد فاضلی (نویسنده دوم)، تحلیل داده‌ها/نگارش بحث (۵۰٪)

منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Abolhasani Niarki F (2024). Altruism based on self-love in Aristotle's theory of friendship "philia" (in Nicomachean Ethics). *Philosophical Meditations*. 13(31):377-405. [Persian]
- Bentham J (1781). *An introduction to the principles of morals and legislation*. Kitchener: Batoche Books.
- Cartwright DE (2008). Compassion and solidarity with sufferers: The metaphysics of mitleid. *European Journal of Philosophy*. 16(2):292-310.
- Etemadi Fard A, Hosseini M (2016). Plato's Socrates: The relationship between self-knowledge and genuine life and death. *Ethical Research*. 6(1):5-23. [Persian]
- Foot P (1999). Nietzsche: The revaluation of all values. In: Richardson J, Leiter B. *Nietzsche*. New York: Oxford University Press.
- Gregor M (1997). *Groundwork of the metaphysics of morals*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Guay R (2002). Nietzsche on freedom. *European Journal of Philosophy*. 10(3):302-327.
- Hobbes T (1994). *Leviathan*. In: Curley E, editor. *Leviathan, with selected variants from the Latin edition of 1668*. Indianapolis: Hackett.
- Irwin TH (2003). Aristotle, *Nicomachean ethics* (367-323 BC). In: Gracia JJE, Reichberg GM, Schumacher BN. *The classics of western philosophy: A reader's guide*. Hoboken: Wiley-Blackwell. p. 56.
- LaFollette H (2013). *The international encyclopedia of ethics* (Volume 7). Hoboken: Wiley-Blackwell.
- Lanier AR (2024). Friedrich Nietzsche. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*. <https://plato.stanford.edu/entries/nietzsche/>
- Leiter B (2024). Nietzsche's moral and political philosophy. *Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Mahboobi Arani H (2019). The aesthetics of lyric poetry in Nietzsche's the birth of tragedy. *KIMIYA-YE-HONAR*. 7(28):7-21. [Persian]
- Mill JS (2002). *The basic writings of John Stuart Mill: On liberty, the subjection of women & utilitarianism*. New York: Modern Library.
- Nietzsche F (1886). *Beyond good and evil*. Hollingdale RJ, translator. New York: Vintage.
- Nietzsche F (1968). *The will to power*. Kaufmann W, Hollingdale RJ, translators. New York: Random House.
- Nietzsche F (1978). Thus spoke Zarathustra. Kaufmann W, translator. In: *The portable Nietzsche*. London: Penguin Books. p. 429-436.
- Nietzsche F (1995). *Human all too human I & Human all too human II* (Volume 3). Handwerk G, translator. Redwood City: Stanford University Press.
- Nietzsche F (2013). *Human all too human I & Human all too human II* (Volume 4). Handwerk G, translator. Redwood City: Stanford University Press.
- Nietzsche F (2013). *On the genealogy of morals*. Samuel HB, translator. Redhill: Naxos Audio Books. p. 12.
- Rand A (1964). *The virtue of selfishness*. Kolkata: Signet.
- Ree P (2003). *Basic writings*. Small R, translator. Champaign: University of Illinois Press.

- Reginster B (2006). *The affirmation of life: Nietzsche on overcoming nihilism*. Cambridge: Harvard University Press.
- Shaver R (2023). "Egoism". *Stanford: Stanford Encyclopedia of Philosophy*.
- Westacott E (2019). *Nietzsche's concept of the will to power*. New York: Thought Co.
- Wicks R (2001). Nietzsche's ethics and his war on 'morality'. *Journal of the History of Philosophy*. 39(3):450-451.